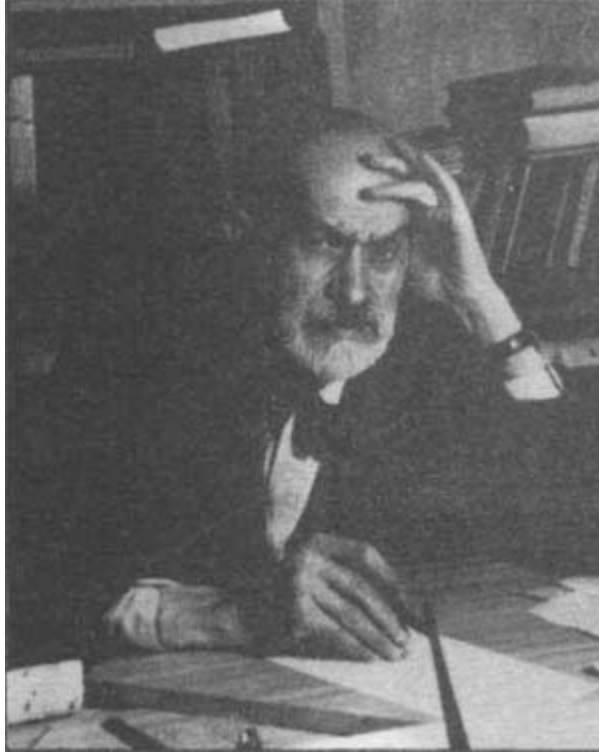


سعید نفیسی کرمانی

www.mahnaaz.com



استاد سعید نفیسی در خرداد ماه 1274 هـ . ش متولد شد او فرزند مرحوم دکتر میرزا علی اکبر خان نفیسی (ناظم الاطبا کرمانی) و جد هشتم وی میرزا شریف کرمانی از پزشکان نامی قرن یازدهم بود وی پس از اتمام تحصیلات دوره متوسطه در مدارس شرف و علمیه تهران در سال 1327 ق . به اروپا سفر کرد و به تکمیل تحصیلات دوره متوسط پرداخت و تحصیلات عالی خود را در دانشگاه نوشتال سوئیس و دانشگاه پاریس ادامه داد در سال 1290 م .- اولین اثر سعید نفیسی یعنی ترجمه کتاب « معالجه تازه برای حفظ دهان و دندان » با پشت جلد ترجمه سعیدبن ناظم الاطبا منتشر گردید فهرست قسمتی از آثار استاد سعید نفیسی عبارتند از آثار گمشده ابولفضل بیهقی - آخرین یادگار نادر - احوال مولانا جلال الدین بلخی و..... استاد نفیسی در بیست و دوم آبانماه 1345 در تهران بدورد حیات گفت .

نادره جلالی

استاد سعید نفیسی محقق، ایرانشناس، ادیب، مورخ، مترجم و نویسنده معاصر، یکی از چهره های برجسته فرهنگ و ادب ایران است که همه عمر خود را در جهت کسب علم و نشر آن به سر آورد و با تدوین آثار تحقیقی خود در زمینه های مختلف، چهره ای به یاد ماندنی در تاریخ علم و فرهنگ ایران زمین از خود به یادگار گذاشت. در سطح جهانی نیز با تحقیق و نگارش کتابها و مقالات متعدد در حوزه های گوناگون مطرح و مشهور گشت.

استاد نفیسی، پسر میرزا علی اکبرخان ناظم الاطباء بود که در 18 خردادماه 1274 هـ.ش/ 8 ژوئن 1896 م. در تهران دیده به جهان گشود. خانواده پدری او تا یازده پشت پزشك بودند و نیای یازدهمش حکیم برهان الدین نفیس بن عوض بن حکیم کرمانی بود.

نفیسی، پنج بهار عمر را پشت سر گذاشته بود که به مدرسه شرف که از تأسیسات پدرش ناظم الاطباء بود رهسپار شد. سه سال ابتدایی را در آن مدرسه گذراند. سپس از سال چهارم ابتدایی تا سال سوم متوسطه در مدرسه علمیه که آن زمان از بهترین دبیرستانهای تهران بود، به تحصیل پرداخت. در 1288 ش به همراه برادرش دکتر حسن نفیسی به اروپا عزیمت نمود و دوره دوم متوسطه را در بهترین دبیرستان نوشاتل سوئیس که کلژلاتن نام داشت آغاز کرد. پس از يك سال اقامت در سوئیس به اتفاق برادر، عازم پاریس شد.

1290 هـ.ق اولین اثر خود، یعنی ترجمه کتاب معالجه تازه برای حفظ دندان و دهان را منتشر ساخت و سرانجام در 1297 ش به وطن بازگشت و از آن پس در زمینه های گوناگون به کار پرداخت و مشاغل متعددی را عهده دار شد.

استاد نفیسی در خاطرات خود راجع ورودش به عرصه ادبیات و نویسندگی می نویسد:
"زودرس بودن در زندگی ادبی زیانی بزرگ و سودی بزرگ دارد. زیان بزرگ آن است
که خوانندگان آن نویسنده، کسانی که نام او را به یاد دارند، سنّ او را بیش از آنچه که
هست می پندارند. من از کسانی هستم که این زیان را برده ام. سود بزرگ آن است که
بسیار چیزها به یاد دارد که همسالان وی به یاد نسپرده اند زیرا که در آن روزگار به این
چیزها دلبستگی نداشته اند، این سود را نیز من برده ام. چهل و پنج سال پیش در آغاز
1292 هـ.ش وارد ادبیات شدم آن روزها هنوز بیست سال نداشتم. دایره ادبیات در آن
روزها بسیار تنگ تر از امروز بود و در آن روزها نامی هم از آن همچون امروز در
نمی آمد. بازار شاعری، داغ تر از نویسندگی بود و آبروی بیشتری داشت.

اما نویسندگی، دو جنبه بیشتر نداشت: اول کسانی که دستشان به قلم آشنا بود که درباره
آنها لغت میرزا استعمال می کردند. دوم کسی که در سر راه پستخانه بنشیند و برای
کسانی که خط و سواد ندارند، برای دور افتاده ای نامه بنویسد. در زمانی که من وارد
ادبیات شدم، تازه هفت هشت سالی بود که به طفیل حکومت مشروطه، ادارات و
وزارتخانه هایی تشکیل شده بود و میرزاهایی که دست و پا داشتند، خود را در آن ادارات
جا کرده و سالها منشی ماندند و به هزار جان کندن رئیس شعبه می شدند.

از میان این میرزاها کسی که دست و پا شکسته زبان فرانسه می دانست نانش
توی روغن بود، زیرا مترجم جناب مستشار می شد. من این افتخار را داشته ام که اندک
زمانی در سلك این مترجمان باشم. مترجمی من سود بسیار بزرگی برایم داشت و آن این
بود که دست به قلم پیدا کردم. از همان زمان کاغذ و قلم را به هم نشینی شبانه روزی
خود برگزیدم و با کتاب انس گرفتم.

نفیسی، اولین فعالیت روزنامه نگاری خود را با روزنامه ارشاد آغاز کرد و ترجمه مقاله
ای را در آن منتشر ساخت. خود در این باره می نویسد:

مدیر روزنامه ارشاد بیش از همه روزنامه نویسان آن زمان جوانان را تشویق و تحریص
می کرد، روزی به من پیشنهاد کرد ستون مخصوص آرا و خواطر را به عهده بگیرم،
فوراً پذیرفتم. نخستین باری که این ستون را تهیه کردم و در روزنامه ارشاد به چاپ

رسید، نمی دانید به من چه گذشت. آن چهار صفحه را هرگز از یاد نخواهم برد. بارها آن را زیرورو کردم. بارها همان ده پانزده جمله حکیمانه را که ترجمه کرده بودم و به نام من انتشار یافته بود خواندم. آن روز برای من جشن بود، هنوز هیچ نشده بودم، تنها مترجم چند جمله بیشتر نبودم. نخستین قدم را در راهی برمی داشتم که می بایست از آن پس همه زندگی مرا فرا بگیرد.

می بایست چهل سال دیگر شب و روز در همین راه گام بردارم، موانع را پشت سر بگذارم و به آن جایی که دلم می خواست و خود را برای آن آماده کرده بودم برسم. اگر رسیده ام یا نرسیده ام خود دانم و خود

استاد نفیسی در همان ایام با چهره های برجسته ادب و فرهنگ ایران نیز آشنا شد. یکی از آن افراد، عارف قزوینی بود که نخستین بار در 1293 هـ.ش با او در گاردن پارتی در پارك ظل السلطان با او دیدار کرد. گاردن پارتی، مکانی بود که گروهی از معارف خواهان آن زمان برای گردآوری اعانه، جهت تأسیس مدرسه احمدیه، شرکتی به نام خیریه ترتیب دادند که از اعضای برجسته آن می توان حسین سمیعی ملقب به ادیب السلطنه را نام برد.

میرزاده عشقی و ادیب الممالک فراهانی از دیگر چهره های سرشناسی بودند که نفیسی با آنان آشنا شد.

چنان که گذشت، استاد نفیسی در 1297 ش به وطن بازگشت. ظاهراً در بین سالهای 1288 ش سفری نیز به ایران داشته و مدتی را در مملکت خود گذرانده و سپس به اروپا عزیمت کرده و سرانجام در 1297 ش به ایران بازگشته است.

استاد، پس از بازگشت به وطن، به تدریس زبان فرانسه در دو دبیرستان مهم آن روزگار تهران، یعنی دبیرستان اقدسیه (در محله پامنار) و مدرسه سن لوئی پرداخت.

در همان سال 1297 که حسین علاء در حکومت صمصام السلطنه بختیاری مأمور تشکیل

وزارتخانه جدیدی به نام وزارت فلاحت و تجارت و فوائد عامه شد و در صدد تأسیس مجله ای با نام فلاحت و تجارت برآمد، نفیسی سمت مدیریت آن مجله یافت. این مجله در هر برج يك شماره در تهران منتشر می کرد. اولین شماره آن در اول حمل یونت نیل (1297 ش) در شانزده صفحه به قطع خشتی با چاپ سربی انتشار یافت. نویسندگان مقالات این مجله افرادی چون دکتر ولی الله نصر، ذكاء الملك، میرزا مهدی خان مقوم الملك، سعید نفیسی و... بودند. سرمقاله اول این مجله را ملك الشعراى بهار تحت عنوان طلیعه بهار؛ نوشت. ظاهراً بعد از مدت کوتاهی از نشر مجله فلاحت، نفیسی به ریاست اداره فلاحت نیز منصوب شد و دو سال در این سمت باقی ماند. در آن زمان، انجمن ادبی، معروف به "دانشکده" نیز تأسیس شده بود و مجله ای به همین نام منتشر می کرد که ملك الشعراى بهار سمت مدیریت آن داشت و نفیسی، عهده دار تهیه مقالات و تصحیح و طبع آنها بود (1297 ش).

در 1301 ش، سردبیری مجله ادبی پرتو را به عهده گرفت. پرتو در بدو تأسیس به صورت مجله ادبی هفتگی بود که میرزا محمد علیخان واله خراسانی مدیریت آن داشت. استاد سه شماره اول آن را تدوین و چاپ کرد، ولی چون پس از نشر سه شماره، مجله به صورت روزنامه سیاسی درآمد، وی از ادامه همکاری با آن سرباز زد. سپس در 1302 ش روزنامه امید را در تهران تأسیس و منتشر کرد که شماره اول آن در چهار صفحه به قطع بزرگ با چاپ سربی در سه شنبه 11 سرطان 18/1302 ذی قعدة 1314 هـ. ق انتشار یافت. سرمقاله اولین شماره این روزنامه، تحت عنوان اول مصیبت بود که با این جملات شروع می شد؛ بالاخره فشار ناملايمات ما را به میدان هیاهو دعوت کرد. اما این روزنامه پس از نشر همین شماره اول متوقف شد و به جای آن روزنامه عهد انقلاب به صاحب امتیازی میرزا آقاخان فریور و نگارندگی سعید نفیسی منتشر شد که در واقع شماره دوم روزنامه امید بود. سرمقاله این روزنامه را معمولاً استاد نفیسی می نوشت.

استاد در سال 1303 ش، مدیریت و نویسندگی مجله شرق را عهده دار شد. صاحب امتیاز و مؤسس این مجله، محمد رضائی (مدیر کتابخانه خاور) بود. در 1307 ش، رئیس اداره استخدام وزارت فلاح و بعد رئیس مدرسه عالی تجارت شد. اما در تمام طول این مدت همچنان به تدریس در مدارس مختلف نیز مشغول بود در مدرسه علوم سیاسی به تدریس تاریخ پرداخت و بعد در مدرسه دارالفنون، مدرس تاریخ ادبیات شد و پس از آن تدریس در مدرسه عالی تجارت و مدرسه صنعتی (هنرستان دولتی) را عهده دار گشت. در 1309 مقالاتی در روزنامه ارمان به مدیریت دکتر شیرازپور به چاپ رساند. با تأسیس دانشگاه تهران در 1313 ش به دانشگاه منتقل شد. نخست در دانشکده حقوق و سپس در دانشکده ادبیات به تدریس پرداخت. بعدها وی جزو نخستین اعضای پیوسته فرهنگستان ایران شد. در 12 شهریور 1313 ش در کنگره فردوسی (جشن هزارمین سال تولد فردوسی) در مشهد شرکت کرد. ظاهراً استاد نفیسی در سال قبل از آن یعنی در 1312 ش نیز بنا به دعوت دولت شوروی در جشن هزاره فردوسی به آن کشور سفر و شرکت کرده و در مسکو نطقی در بزرگداشت فردوسی و اهمیت حماسه ملی ایران در ادبیات جهان ایراد نموده بود. نفیسی در بهمن 1315 به خدمت بانک ملی درآمد و در شهریور همان سال بود که تصدیق استادی برای تاریخ ایران بعد از اسلام برای او صدور یافت. در بهمن 1317 موفق به اخذ نشان اول علمی شد.

ظاهراً از 1318 ش همکاری خود را با رادیو آغاز کرد. وی در 15 شهریور 1318 سخنرانی راجع به شناسایی کشور به وسیله رادیو ایراد کرد. در پایان همین سخنرانی بود که گفت از طرف کمیسیون رادیو مأموریت دارد که از افراد صاحب ذوق و اطلاع بخواهد که گفتاری درباره تاریخ و جغرافیای ایران برای رادیو بنویسند. بدین ترتیب استاد هم مطلب می نوشت و هم در گفتارهای رادیویی اظهار نظر می کرد. سرانجام سعید نفیسی در آبان ماه 1321 ش موفق به دریافت رتبه 10 استادی شد. در 1324 ش مجله پیام نو را تأسیس کرد. در 1326 به عضویت انجمن تألیف و ترجمه دانشگاه درآمد. در سال 1327 برای جشن پانصدمین سال تولد امیر علیشیرنواپی به شوروی رفت و در همان سال در هیئت عالی برنامه شرکت کرد و سرانجام در 1328 به پیشنهاد خودش

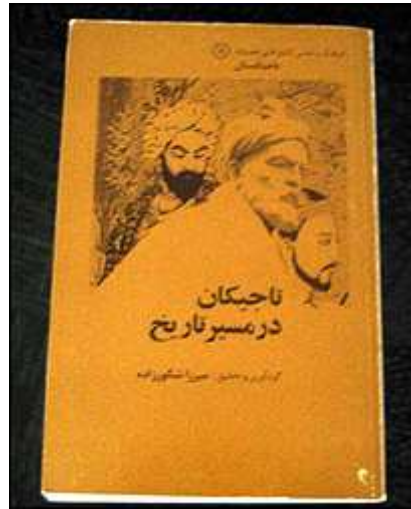
بازنشست شد. در همین سال سفری به هند کرد. سفر دومش به هند بنا به دعوت دانشگاه
علیگر صورت گرفت، آن هم به جهت تأسیس شعبه ادبیات فارسی در آنستیتوی
مطالعات اسلامی آن دانشگاه، که مدت دو سال، استاد به این کار پرداخت. در 1330 به
افغانستان رفت و چهارماه به عنوان استاد افتخاری در دانشگاه کابل تدریس کرد.
سفرهایی نیز به پاکستان داش. در اولین سفر به آن کشور مهمان اقبال آکادمی، سپس
دانشگاههای کراچی و لاهور و حیدرآباد سند و ملتان و کوتیه و پیشاور بود و در کنگره
فلسفه شرق در پیشاور شرکت کرد (1334).
سفر دومش به پاکستان برای شرکت در کنگره اسلامی در لاهور بود.

کتاب "تاجیکان در مسیر تاریخ" بار نخست در سال 1994 به کوشش میرزا شکورزاده،
در انتشارات الهدی نشر شده بود که مقالاتی از دانشمندان سه کشور ایران، افغانستان و
تاجیکستان را در حدود 400 صفحه در بر داشت.

این کتاب از جمله مطالبی را از صدرالدین عینی به عنوان "در باره معنای کلمه
«تاجیک»" و سعید نفیسی به نام "سرزمین پاک نیاگانم" که نقدی بر کتاب "نمونه ادبیات
تاجیک" از عینی محسوب می شود، در بر دارد.

مقاله سعید نفیسی نخست در سال 1929 در مجله "شفق سرخ" در تاجیکستان منتشر شده
بود و بعدها در مطبوعات تاجیکستان و ایران مکرراً تجدید چاپ شده و مورد بهره
برداری پژوهشگران قرار گرفته است.

همچنین، رساله ای به عنوان "تاجیکان" از آکادمیسین ولادیمیر بارتلد نیز در کتاب
"تاجیکان در مسیر تاریخ" درج شده و در فهرست مطالب این کتاب سلسله مقالاتی از
پژوهشگران افغانستان، نظیر عبدالغیاث نوبهار و دیگران را هم در باره مردم شناسی و
جغرافیای تاجیکان می تواند دید.



مرحوم سعید نفیسی، در جلد دوم تاریخ اجتماعی ایران در مقام توضیح سبب آشفته‌گی اوضاع در دوره ساسانیان، مهمترین سبب را اختلافات مذهبی می‌داند و مدعی است که اجحافات موبدان زردشتی عامل مهمی برای نارضایی و پیدایش انشعابات بوده است. وی می‌گوید:

«... بنا بر تشکیلات آن زمان، روحانیان که موبدان و هربدان باشند، اختیارات نامحدود داشتند و مخصوصاً موبدان و پیشوای بزرگشان «موبدان موبد» در دربار ساسانی مهمترین مقام را داشته و ایشان حق هر گونه تعبیر و تفسیر و جرح و تعدیل و نقض و ابرام و ناسخ و منسوخ در احکام مدنی یعنی زناشویی و ارث و مالکیت داشته‌اند و اندک اندک هر چه تمدن ساسانی بیشتر رسوخ می‌یافته بر قدرت و اختیارشان بیشتر افزوده می‌شد. ناچار مردم ایران از فشار ایشان و تجاوزاتی که به آنها می‌شد بیزارتر می‌شدند و می‌کوشیدند که از زیر بار گران این ناملایمات خود را بیرون آورند. به همین جهت در مقابل طریقه رسمی مزدیسنی زرتشتی که مذهب دولت و دربار بود و به آن «به‌دین» می‌گفتند، دو طریقه دیگر در میان زرتشتیان پیدا شده بود: یکی طریقه زروانیان که معتقد بودند اورمزد و اهریمن هر دو از موجود قدیمتر و بالاتری به وجود آمده‌اند که «زروان اکرنو» یعنی زمان بیکران نام داشته است، و دیگر طریقه کیومرثیان که معتقد بودند اهریمن وجود مستقلی نبوده بلکه زمانی که اورمزد در کار خود شک کرده، اهریمن از شک او پدید آمده است. زروانیان و

کیومرثیان هر دو با زرتشتیان مزدیسنی اختلاف شدید داشتند و بیشتر این اختلاف جنبه دشمنی به خود می‌گرفته است و بیگانگان از آن بهره‌مند می‌شده‌اند... پنج فرقه دیگر نیز در ایران بوده‌اند که نه تنها با زرتشتیان و زروانیان و کیومرثیان اختلاف داشته‌اند بلکه با خود نیز ناسازگار بوده‌اند:

نخست‌یهود ایران بودند که در زمان هخامنشیان در نتیجه تصرف بابل به دست کورش از اسارت رهایی یافته و گروهی از ایشان به ایران آمده و بیشتر در مغرب ایران یعنی خوزستان و اکباتان ساکن شده و در دوره ساسانیان بر شماره آنها افزوده شده بود و در داخله ایران پیش رفته و حتی در ناحیه اصفهان جمعیت کثیری از ایشان جمع شده بود.

دوم نصاری ایران بودند که در دوره اشکانی از همان آغاز دوره عیسویت عده‌ای از سکنه نواحی غربی ایران به دین ترسایان گرویده و کلیساهای مخصوصا معتبر در نواحی شرقی و غربی فرات دایر کرده و طریقه خاصی را که به طریقه نسطوری معروف است پسندیده و بدان ایمان آورده بودند و کم‌کم در داخله ایران پیش رفته، تا دورترین نواحی شمال شرقی ایران در ماوراء النهر رفته و از آنجا به چین هم رفته و طریقه نسطوری را با خود به چین برده بودند...

سوم طریقه مانوی است که در سال 228 میلادی آشکار شده و بزودی در ایران پیشرفت بسیار کرده و چون طریقه بی‌پیرایه‌ای بوده و مانویان کوشش عمده در تصفیه اخلاق و تزکیه نفس و طهارت ظاهر و باطن داشته و جنبه عرفانی و تجرید خاصی به طریقه خود می‌داده‌اند و از میان همه مذاهب قدیم، حس زیبایی پسندی و جمال پرستی و جستجوی رفاه و آسایش مادی و معنوی در آن بیشتر بوده است، مردم ایران به سرعت فوق العاده بدان گرویده‌اند و کسانی که بدان ایمان آورده‌اند، عقیده راسخ بدان داشته‌اند و با همه سختگیریها که ساسانیان در برابر آن کرده‌اند نتوانسته‌اند آن را از میان بردارند. چهارم طریقه مزدکی است که در حدود سال 497 میلادی در ایران اعلان شده و چون اطلاعاتی که از آن به ما رسیده از کسانی است که با آن مخالف بوده‌اند، نمی‌توان به این نکته اعتماد کرد که مزدکیان طرفدار اشتراک زن و مال و حتی تقسیم دارایی و به اصطلاح

اسلامی «اباحی» بوده باشند، و با آنکه مخصوصا خسرو نوشین روان منتهای سختگیری را با آنها کرده و همه را در جایی محاصره کرده و کشته است، باز مزدکیان از میان نرفته و در ایران پنهانی زندگی کرده‌اند...

پنج بوداییان که در نواحی شمال شرقی ایران، از یک طرف همسایه هندوستان و از طرف دیگر همسایه چین بوده‌اند و -در ایران به آنها «بدهی» می‌گفتند- چندین مرکز عمده فراهم ساخته و مخصوصا در بامیان و بلخ بتخانه‌های مجلل داشته‌اند و معبد معروف «نوبهار» بلخ که در دوره‌های اسلامی آن را آتشکده و مرکز دین زرتشت دانسته‌اند، مهمترین معبد بودایی آن سرزمین بوده است و خانواده برمکیان که در دوره هارون الرشید در تاریخ ایران مقام بسیار بلندی به دست آورده‌اند، بازماندگان کسی بوده‌اند که منصب او «پرمکه» یعنی متولی و سرپرست بتخانه نوبهار بوده است...

مانویان و بوداییان شمال شرقی ایران بر خلاف دیگران (زرتشتیان، مسیحیان، یهودیان) در حمله تازیان به ایران پایداری سخت کرده و بیش از بیست سال در دفاع از سرزمین خود جنگیده و آن را در برابر تازیان پاسبانی کرده‌اند.»

سعید نفیسی آنگاه می‌گوید:

«در دوره ساسانی مهمترین ناحیه شاهنشاهی ایران، سرزمین عراق و بین النهرین امروز بوده که همیشه میدان جنگ در میان ساسانیان و رومیان می‌شده است. بیشتر مردم این سرزمین از نژاد سامی بوده‌اند و به زبانهای سامی سخن می‌رانده‌اند و خدمت‌بزرگی که به ایران کرده‌اند این است که علوم یونانی و به اصطلاح «علوم اوایل» را از زبان یونانی به زبان سریانی که زبان ایشان بوده است ترجمه می‌کرده و طب و ریاضیات و نجوم و فلسفه را در ایران انتشار داده و دانشمندان نیز بسیار از ایشان برخاسته‌اند. زبانشان در دربار ساسانی نیز رواج بسیار یافته بود و پیش از آن مخصوصا در دوره هخامنشیان زبان آرامی تقریبا زبان اداری ایران شده بود. در میان ایشان نیز چند فرقه بوده‌اند که عقاید خاصی داشته‌اند و پیروان طریقه مخصوص بوده‌اند، از آن جمله پیروان «ابن دیصان» که اروپاییان به او «باردسان» می‌گویند و پیروان «مرقیون» که اروپاییان او

را «مارسیون» می‌نامند. فرقه دیگری نیز بوده است که همان «صابئین» باشد که در قرآن گاهی نامشان دنبال نام یهود و نصاری آمده است.⁽¹⁾

همه کسانی که راجع به مذاهب ایران ساسانی بحث کرده‌اند، وجود و شیوع مذاهب فوق الذکر را در ایران یاد کرده‌اند. کریستن سن، محقق معروف دانمارکی در کتاب محققانه خود ایران در زمان ساسانیان مکرر به مذاهبی که در بالا ذکر کردیم اشاره کرده است. وی در مقدمه کتاب خود اشاره‌ای به مذاهب قدیم ایران می‌کند و در متن کتاب فصلهایی تحت عناوین «آیین زردشتی، دین رسمی کشور»، «مانی و کیش او»، «عیسویان ایران» و «نهضت مزدکیه» می‌آورد و به تفصیل بحث می‌کند. در کتاب تمدن ایرانی تألیف جمعی از خاورشناسان، ترجمه دکتر عیسی بهنام نیز مکرر در این باره بحث شده است. طالبین می‌توانند به این کتابها و کتابهای دیگر در این موضوع مراجعه نمایند.

نکته جالب این است که مذهب زردشتی در عهد ساسانیان با اینکه مذهب رسمی کشور بود و دولت ساسانی و تشکیلات عظیم روحانی آن عصر حامی و پشتیبان و مدافع سرسخت و بی‌گذشت آن بودند، نتوانست اکثریت قاطعی در ایران به وجود آورد، نه تنها مسیحیت، حتی یهودیت و بودایی رقیبهای سرسختی برایش به شمار می‌رفتند و مخصوصاً مسیحیت در حال پیشروی بود. ادیان و مذاهب دیگری از داخل ایران و در میان نژاد آریا از قبیل مانوی و مزدکی نشأت می‌گرفت و سخت در حال پیشروی و کاستن از پیروان زردشتی بود.

در همه تاریخ چند هزار ساله این کشور، تنها اسلام است که تدریجاً اکثریت قاطعی به دست آورد و مذاهب و مسلک‌هایی از قبیل مانوی و مزدکی را پس از دو سه قرن بکلی ریشه‌کن ساخت، بساط بودایی گری را در مشرق ایران و در افغانستان برچید و مسیحیت و یهودیت و زردشتی‌گری را در اقلیت ناچیزی قرار داد.

ساسانیان سیاست کشورداری خود را بر اساس مذهب نهادند. اردشیر بابکان سر سلسله ساسانیان، خود از یک خاندان روحانی بود که به سلطنت رسید. اردشیر از یک طرف به خاطر علائق مذهبی و از طرف دیگر به خاطر سیاست کشورداری که نیازمند به یک

مبنای اعتقادی بود، به احیا و اشاعه و تحکیم مذهب زردشتی پرداخت. وی دستور داد کتاب مقدس زردشتیان اوستا را تدوین کنند و مرتب سازند، تشکیلات منظم روحانی به وجود آورد و در نتیجه روحانیان زردشتی صاحب قدرت فوق العاده شدند.
